داستان

فرودگاه قلعه‌مرغی (۹)

خواستگاری از دختر استوار نایب

محمد بلوری/ در نیمه دهه ۳۰ یک هواپیما در برخورد با دسته‌ای از کبوتران سقوط کرد و حکومت نظامی تهران اعلام کرد کبوترپرانی ممنوع است و دارندگان کبوتر در دادگاه نظامی محاکمه خواهند شد. در جنوب تهران فرودگاه قلعه مرغی نخستین فرودگاه تهران بود به‌خاطر رونق کبوتربازی مبارزه با کبوتربازی شدت بیشتری داشت و استوار نایب معاون پاسگاه ژاندارمری قلعه‌مرغی مأمور مبارزه با کبوتربازی در این منطقه شد...

****

غروب دلگیری بود. خورشید در پس کوه‌ها، داشت میان برکه زرینی از ابرهای سرخ و طلایی فرو می‌رفت و پاره‌های ارغوانی‌اش را از فراز درختان بلند بر می‌چید. در خانه استوار نایب، پسر نوجوانش رشید روی پشت بام، جست‌وخیز کنان کبوترانش را گله می‌کرد تا به داخل گنجه‌شان براند. از اتاق پنجدری صدای تق‌تق چرخ خیاطی فرنگیس دختر استوار نایب می‌آمد که در صندوقخانه اتاق نشسته بود و با چرخاندن دسته چرخ قدیمی شان، النگوهای طلا در مچ دستش می‌رقصیدند. مادرشان کلثوم خانم در هشتی خنک حیاط سرش را به سینه دیوار خوابانده بود و روبه‌روی پیرزن بندانداز چشم‌های پر آبش را به حالت دردناکی، روی انگشتان چابک و رقصان پیرزن می‌چرخاند. بندانداز پیرزن با نخی که دور انگشتان حنایی‌اش می‌گرداند کرک‌های طلایی صورت کلثوم خانم را بر می‌چید. پیرزن همان‌طور که نخ بندانداز را قیچی وار روی صورت سرخ شده کلثوم می‌چرخاند چانه باریک استخوانی‌اش با دو تار موی سیاه بر نوک آن می‌جنبید و می‌گفت: کلثوم خانم داشتم تعریف می‌کردم دیروز ننه کبری مادر آقا رجب، آمده بود حموم. تنش را که شستم آمدیم سربینه داشتم رخت به تنش می‌کردم، دیدم یک بقچه ترمه گذاشت جلوم گفتش تبرک مشهده. بازش کردم دیدم یک طاقه پارچه چادری با تسبیح و جانماز ترمه است و چند تا شاخ نبات تبرک شده توش. با یک اسکناس دوتومنی نو. می دونستم خواهش و نیازی داره خواهر.

این دست و اون دست کرد تا حرف دلش را زد. اولش از کمال و جمال دخترتون فرنگیس خانم که الهی سفیدبخت بشه، کلی زبون ریخت. بعد ازم پرسید: میشه خدمتی برام کنی صغری خانم جان؟ گفتم فرمایش؟ گفت: این بقچه سوغات مشهد و اسکناس دوتومنی انعام شماست، در عوضش یک روز که فرنگیس دختر خان نایب به حموم میاد خبرم می‌کنی؟

پرسیدم، واسه چی؟ امر خیر در پیش هست؟

گفتش: این دختر خوشگل را برای پسرم آقا رجب در نظر گرفته ام. اما می‌خوام از بعضی چیزها دلم قرص بشه. عیب و ایرادی نداشته باشه.

گفتم: خاطرت جمع ننه رجب. رخسار ماه‌اش را که دیده‌ای. مثل برگ گل یاس می‌مونه.

بعد پرسید: لابد نفسش که بهت خورده؟ بو که نمیده؟

گفتم: خیالت راحت. دهنش بوی گل یاس داره این دخترا! وقتی خاطرش جمع شد ازم خواست از شما زبون بگیرم. اگر اجازه بدید یک روز ساعت ببینیم بیاد خواستگاری دختر شما فرنگیس خانم.

پیرزن بندانداز یک روند حرف می زد و از رجب قهوه‌چی تعریف‌ها می‌کرد که تقه‌ای به در کوچه خورد و هر دو هول هولکی خودشان را جمع و جور کردند و چادرشان را روی سرشان کشیدند.

پیرزن در حالی که بند و بساط مشاطه‌گری اش را توی کیف سیاه و کهنه‌اش می‌ریخت، آهسته گفت:

- این هم بگم خواهر که آقا رجب قهوه‌چی جوان سربه‌راهیه، اهل هیچ فرقه‌ای نیست. میدونی که قهوه‌خونه را سپرده دست شاگرد و خودش تو فرودگاه قلعه‌مرغی زیر دست یک مهندس انگلیسی، مکانیکی می‌کنه. مداخل خوبی هم داره خواهر. امسال هم قراره مادرش را بفرسته کربلا. چه جوان نجیبی خواهر...

کلثوم خانم دستمالی به‌صورت سفید سرخاب مالیده‌اش کشید و گفت: چی بگم ننه جان. اختیار فرنگیس دست باباش هست. می‌پرسم، ببینم چی میگه.

استوار نایب پرده کرباس در کوچه را پس زد و پا توی حیاط گذاشت. به هشتی که رسید با پیرزن روبه‌روشد: حالت چطور ننه صغری حال و احوال؟

- سلامت باشی خان نایب خدا سایه شما را از سر ما کم نکند. با اجازه...

از لای پیچه چادر گل باقلایی اش این را گفت و روانه حیاط شد. استوار نایب با صورتی خسته و عرق کرده، به فکر افتاد دست و رویی بشوید. برگشت و لب حوض که چندک زد نگاهش به پشت‌بام افتاد، پسرش رشید خیزخیزک در پی کبوتری می‌دوید تا اورا توی گنجه کفترها بیندازد. استوار نایب داد زد:

- بیا پایین پسر. این زبان بسته‌ها را ذله نکن. بیا بشین به درس و مشق‌ات برس!

آبی به‌صورت گوشت‌آلود و خسته‌اش زد و بعد غرزنان تن خسته‌اش را از پله‌ها بالا کشید.

دخترش فرنگیس مقابل آیینه روی طاقچه، روی پنجه پاهایش قد کشیده بود داشت پیرهن تازه دوخته‌ای را بر تنش امتحان می‌کرد و تا صورت برافروخته و چشم‌های غضبناک پدرش توی آنها افتاد، کف‌دست‌ها را روی سینه‌اش فشرد و قلبش مثل یک گنجشک اسیر به تندی تپید...

ادامه پنجشنبه هفته آینده

کلاهبرداری دو برادر از ۱۰۰ زن متقاضی کار

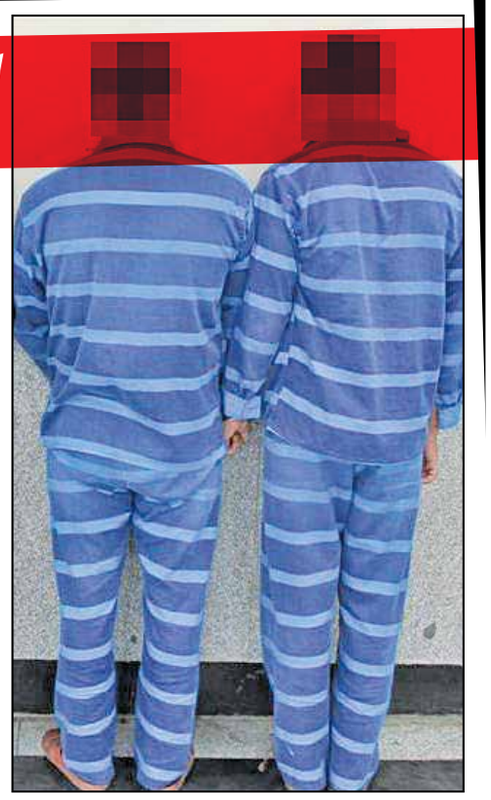

گروه حوادث/ دو برادر شیاد که به بهانه استخدام منشی بیش از ۱۰۰ زن را فریب داده و از آنها اخاذی و کلاهبرداری کرده بودند با ردیابی‌های تخصصی پلیس فتا دستگیر شدند.

به‌گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، از چندی قبل تعدادی زن و دختر جوان با مراجعه به پلیس فتا ضمن شکایت از فردی ناشناس مدعی شدند وی به حساب کاربری آنها در شبکه‌های اجتماعی دسترسی پیدا کرده و با این شیوه از آنها کلاهبرداری و اخاذی می‌کند.

پس از این شکایت کارآگاهان سایبری پلیس فتا با شروع تحقیقات تخصصی دریافتند یک وجه مشترک بین همه این شاکی‌ها که خانم بودند وجود دارد و آن هم این است که همه این افراد در جست‌وجوی شغل در سایت‌های آگهی محور بوده‌اند و با مشاهده آگهی استخدام منشی با شرایط ویژه بلافاصله اقدام به تماس با شخص آگهی دهنده کرده‌اند. در این حین مجرم که در پوشش استخدام منشی برای شرکتش در کمین قربانی بوده است، وانمود می‌کرده برای ثبت‌نام نیاز به مشخصات کامل از جمله نام و نام خانوادگی، کدملی و شماره تماس دارد و باید کدی را که به شماره تلفن قربانی ارسال می‌شود، برای فعال کردن پنل کاربری به وی اعلام کنند.

سرهنگ داوود معظمی گودرزی رئیس پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات تهران بزرگ در تشریح این خبر گفت: پس از ارائه کد فعال سازی توسط شاکی به این مجرم، فرایند کلاهبرداری آغاز می‌شد و متهم به حساب‌های کاربری شاکی در شبکه‌های اجتماعی از جمله تلگرام و واتس اپ دسترسی غیرمجاز پیدا می‌کرد و ضمن اخاذی و درخواست‌های غیراخلاقی از قربانی با سوءاستفاده از تصاویر و اطلاعات شخصی وی با ارسال پیام به مخاطبان شاکی به بهانه نیاز مالی اقدام به کلاهبرداری از آنها می‌کرد.

گودرزی افزود: کارشناسان پلیس فتای پایتخت در ادامه اقدامات تخصصی خود با بررسی‌های فنی و سایبری موفق شدند ردپای مجرمان را در فضای مجازی شناسایی کنند و پس از تشریفات قضایی متهمان را که دو برادر بودند در یکی از مناطق شمالی تهران دستگیر و به پلیس فتا منتقل کردند.

این مقام سایبری با اشاره به اینکه این پرونده تاکنون بیش از صد نفر شاکی از سراسر کشور داشته و تعداد شاکی‌ها همچنان در حال افزایش است، بیان داشت: مجرمان پس از حضور در پلیس فتا با خیال اینکه ردی از خود بر جا نگذاشته‌اند همه چیز را انکار کردند اما پس از مشاهده ادله دیجیتال جمع‌آوری شده توسط پلیس به جرم خود اقرار کرده و از نحوه اعمال مجرمانه خود پرده برداشتند.

گودرزی با اشاره به لزوم فعال سازی تأیید هویت دومرحله‌ای برای حساب‌های کاربری شبکه‌های اجتماعی به شهروندان توصیه کرد هنگام فعالیت در شبکه‌های اجتماعی، تنظیمات امنیتی و حریم خصوصی را رعایت کنند و از در اختیار گذاشتن اطلاعات حساب کاربری و مدارک هویتی خود به دیگران خودداری کنند و در صورت مواجهه با هرگونه موارد مشکوک آن را از طریق سایت پلیس فتا به آدرس www.cyberpolice.ir بخش گزارش‌های مردمی با ما در میان بگذارند.

سرقت های سریالی
سیاهی لشکر سینما بعد از آزادی

گروه حوادث/ سیاهی لشکر سینما و همدستش یک ساعت بعد از آزادی از زندان نقشه سرقت گوشی‌های تلفن همراه را با شگردی خاص اجرا کردند.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، چند روز قبل مرد میانسالی سوار اتوبوس شهری شده بود که ناگهان صدای اعتراض و فریادهای پسرجوانی را شنید که به یکی از مسافران اتوبوس می‌گفت چرا مراقب نیست و پای او را بشدت لگد کرده است.

مرد میانسال با دیدن این صحنه بلافاصله یاد حادثه مشابهی افتاد که چند روز قبل برای خودش رخ داد و گوشی تلفن همراهش با این شگرد سرقت شده بود بنابراین از مسافران اتوبوس خواست تا مانع پیاده شدن و فرار مسافر مورد نظر و همراهش شوند.

■ سرقت گوشی

دو پسرجوان که تصور نمی‌کردند به این سرعت شگردشان لو برود گوشی تلفن همراهی را که سرقت کرده بودند به زمین انداختند و ادعای بی‌گناهی کردند اما مرد میانسال که چهره آنها را بخوبی به یاد داشت با پلیس تماس گرفت و درخواست کمک کرد.

وقتی مأموران پلیس به اتوبوس رسیدند در بازرسی بدنی دو پسرجوان چند گوشی تلفن همراه مسروقه از لباس متهمان کشف کردند.

با اعتراف دو متهم جوان آنها به دستور بازپرس دادسرای ویژه پایتخت در اختیاراداره آگاهی قرار داده شده و تحقیقات در این خصوص ادامه دارد.

■ گفت‌وگو با یکی از متهمان

پسرجوان خود را بازیگر سینما معرفی کرده و می‌گوید در چند فیلم سینمایی نقش سیاهی لشکر داشته است.

● چه شد که تصمیم به سرقت گرفتی؟

من عاشق بازیگری بودم. کلاس‌های بازیگری رفتم و دوره دیدم حتی تئاتر هم بازی می‌کردم. به هر کارگردان معروفی زنگ می‌زدم تا در فیلم شان بازی کنم اما سهم من از این همه تماس فقط چند نقش سیاهی لشکر بود. کم کم سرخورده و ناامید شدم و دوستان ناباب نیز مرا به پای بساط کشیدند و معتاد شدم. حالا دیگر باید برای تأمین هزینه مواد مخدرم به هر طریقی پول در می‌آوردم.

● سابقه داری؟

بله ولی فقط یک ساعت بعد از رهایی از زندان دوباره به سراغ کار خلاف رفتم و سرقت‌ها را از سر گرفتم.

● شگردتان برای سرقت‌ها چه بود؟

دو شیوه برای اجرای این کار داشتیم. اول اینکه با کمک همدستم سوار اتوبوس‌ها می‌شدیم یا در خیابان‌های شلوغ و پرتردد به یکی از رهگذران تنه می‌زدم یا می‌گفتم پایم را لگد کردی و با ایجاد درگیری و هیاهو حواس همه را پرت می‌کردم و دوستم جیب مردم را می‌زد و گوشی هایشان را سرقت می‌کرد.

● شگرد دوم چه بود؟

طعمه خود را انتخاب می‌کردم و به سراغش می‌رفتم و به بهانه‌های مختلف شروع به صحبت با او می‌کردم. وقتی حواسش پرت می‌شد، همدستم جیبش را می‌زد.

● با همدستت چطور آشنا شدی؟

در زندان هم سلولی ام بود. او هم به خاطر سرقت مثل من محکوم به دو سال حبس شده بود. از آنجا که روز دستگیری و ورود به زندان هر دوی ما یکی بود، خیلی زود باهم دوست شدیم و از همان ابتدا نقشه کشیدیم که بعد از آزادی از زندان سرقت‌ها را به این شیوه انجام دهیم.

سارق
بالای تیر برق خشک شد

گروه حوادث/ مرد سارق هنگام سرقت کابل برق بر اثر برق گرفتگی جان باخت.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، نیمه شب دوشنبه سی‌ویکم خرداد خبر برق گرفتگی مرد جوانی بالای تیر چراغ برق در منطقه حصارک کرج به پلیس اعلام شد. وقتی مأموران کلانتری به محل رسیدند مرد جوانی را مشاهده کردند که به قصد سرقت کابل‌های برق بالای تیر رفته بود اما بر اثر برق گرفتگی سوخته و خشک شده بود. بعد از انتقال وی به بیمارستان پزشکان مرگ وی را بر اثر شدت سوختگی تأیید کردند.

سرهنگ محمد نادر بیگی رئیس پلیس آگاهی استان البرز در تشریح این خبر گفت: سرقت کابل برق از جمله جرایمی است که هم جان سارقان را به خطر می‌اندازد و هم باعث قطعی برق و مشکلات بسیار برای شهروندان می‌شود اما متأسفانه آمار این سرقت در کشور رو به افزایش رفته و نیازمند نظارت بیشتری است.

در خواست متهم به قتل در دادگاه:

به خاطر فرزندانم مرا ببخشید

گروه حوادث/ مردی که به خاطر اختلاف حساب دوستش را به قتل رسانده بود در جلسه محاکمه از اولیای دم خواست تا او را به خاطر فرزندانش ببخشند.

به‌گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، رسیدگی به این پرونده از تیر سال ۹۹ با گزارش ناپدید شدن مرد جوانی از سوی خانواده‌اش آغاز شد. با شروع تحقیقات مشخص شد مرد جوان صاحب یک شرکت تجاری بزرگ بوده ووضع مالی خوبی داشته است.

در ادامه بررسی‌ها مأموران به کیوان یکی از دوستان مرد گمشده ظنین شده و از او بازجویی کردند اما وی منکر اطلاع از سرنوشت دوستش شد. در حالی که تحقیقات از وی ادامه داشت چند روز بعد جسد مرد گمشده در حاشیه روستایی واقع در منطقه کن پیدا شد. با تأیید قتل وی با ضربه‌های چاقو این بار تحقیقات با سرعت بیشتری ادامه یافت و سرانجام کیوان به قتل دوستش اعتراف کرد و در تشریح ماجرا گفت: مقتول مبلغی پول به من داد تا با هم شریک شویم اما مدتی بعد پشیمان شد و گفت پولم را پس بده. من هم پولش را دادم اما او مدعی شد که باید سود پولش را هم برگردانم اما من امکان پرداخت سودش را نداشتم. سر همین موضوع با هم اختلاف پیدا کردیم. روز حادثه او با چاقو به من حمله کرد من هم در دفاع از خودم او را زدم.

با اعترافات متهم و بازسازی صحنه جرم، پرونده برای رسیدگی به شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد. این در حالی بود که اولیای دم درخواست قصاص کرده بودند. در جلسه محاکمه متهم با پذیرش اتهامش گفت: روز حادثه در یک لحظه نتوانستم خودم را کنترل کنم و حالا هم پشیمانم. من ۳ فرزند دارم و از وکیل اولیای دم تقاضا دارم به خاطر فرزندانم از قصاص چشم پوشی کنند.

در پایان جلسه قضات برای صدور رأی وارد شور شدند.

نجات ۱۸ گرفتار از میان آتش و دود

گروه حوادث/ ساکنان یک ساختمان دو طبقه در خیابان سعدی تهران که در میان آتش و دود گرفتار شده بودند با تلاش امدادگران آتش‌نشانی نجات یافتند. جلال ملکی، سخنگوی سازمان آتش‌نشانی شهرداری تهران در تشریح این ماجرا گفت: ساعت ۸ صبح چهارشنبه یک مورد حادثه آتش‌سوزی در ساختمانی واقع در خیابان سعدی، ابتدای خیابان برادران قائدی به سامانه ۱۲۵ سازمان آتش‌نشانی شهرداری تهران اطلاع داده شد و بلافاصله ۳ ایستگاه به همراه امکانات کامل به محل حادثه اعزام شدند. وی ادامه داد: محل حادثه یک ساختمان دو طبقه اداری متعلق به یکی از اتحادیه‌های اصناف بود در طبقه همکف این ساختمان پارکینگ انباری به وسعت ۱۵۰ متر بود که لوازم و مواد غذایی در آن نگهداری می‌شد. زمانی که نیروها به محل حادثه رسیدند، آتش در حال سرایت به طبقه دوم این ساختمان بود، در طبقه بالایی کارمندان این اتحادیه مشغول فعالیت بودند.

یک خانواده نیز در یک واحد مسکونی دیگر در همین ساختمان حضور داشتند و مشخص شد حدود ۱۸ نفر در این ساختمان میان دود و آتش گرفتار شده‌اند که همزمان با خاموش کردن آتش به سرعت عملیات نجات ساکنان نیز شروع شد و افراد را به سمت پشت‌بام هدایت کرده و با استفاده از نردبان هیدرولیکی این افراد به سلامت از ساختمان خارج شدند.

دادگاه خانواده

طلاق بخاطر خرید لباس مارک دار

گروه حوادث/ دادگاه خانواده مثل همیشه مملو از زوج‌های جوان و میانسالی بود که به آخر خط زندگی مشترک رسیده و برای جدا کردن راهشان از یکدیگر به دادگاه پناه آورده بودند؛ در راهروی طبقه دوم زوج جوانی که لباس‌های عجیبی به تن داشتند توجه حاضران را جلب کرده بود.

پسر جوان تقریباً ۲۵ ساله بود و همسرش که لباس‌هایی گرانقیمت و شیک بر تن داشت تقریباً همسن و سال خودش بود. در حالی که زوج جوان با هم بگومگو می‌کردند منشی دادگاه با گرفتن برگ ابلاغیه آنها را وارد اتاق قاضی کرد.

بعد از ورود، قاضی با عینک گردی برچشم رو به زن جوان کرد و گفت: دخترم من در یک بررسی اجمالی روی پرونده شما متوجه شدم علاقه خاصی به خرید لباس‌های مارک و گرانقیمت داری و اختلاف شما با همسرتان نیز بر سر همین موضوع است.

زن جوان گفت: بله این موضوع برای من خیلی مهمه جناب قاضی بذارید توضیح بدم تا شما هم به اهمیتش پی ببرید.

قاضی که کمی تعجب کرده بود گفت بگو گوش می‌کنم. میترا گفت: من دانشجوی طراحی لباس در دانشگاه سراسری بودم و آنقدر کارم خوب بود که توانستم به کمک یکی از استادانم در یک شرکت طراحی لباس مشهور کار پیدا کنم، آنجا بود که با سیامک آشنا شدم .او مسئول جذب مدل برای شرکت و بسیار خوشتیپ و خوش لباس است و این برای من خیلی مهم بود. دو ماهی که گذشت به خاطر وجه مشترک زیادی که با هم داشتیم تصمیم گرفتم با او ازدواج کنم .الان حدود ۸ ماه است که با هم زیر یک سقف زندگی می‌کنیم ،منتها به‌خاطر کارمان مجبوریم لباس‌های مارک دار و زیبا بخریم اما نمی‌دانم چرا سیامک حدود ۳ ماه است که با این مسأله مشکل دارد و مدام به من می‌گوید خرید نکن.

سیامک دستش را به نشانه اعتراض بالا برد و گفت: بله من مخالف هستم که تو هر هفته لباس «برند »بخری چون به فکر آینده‌مان نیستی ،هر چی پول درمیارم باید به تو بدهم تا لباس بخری .جناب قاضی همسرم بقدری در خرید لباس افراط می‌کند که گاهی مجبورمی شوم از بابام یا دوستانم پول قرض کنم اما دیگر خسته شده‌ام من درآمد زیادی ندارم اما او متوجه این موضوع نیست و می‌گوید برایم مهم نیست از کجا پول می‌آوری فقط باید به من پول بدهی تا لباس بخرم. جناب قاضی من خسته شدم باور کنید همکارهای ما در شرکت هر روز یک مدل لباس نمی پوشند که ما می پوشیم .میترا مدام خودش را با دخترهای فامیل و دوستانش مقایسه می‌کند و این کارش به زندگی ما لطمه زده و دیگر خسته شده‌ام.

میترا با عصبانیت گفت: تو که دیدی ما از چه خانواده‌ای هستیم ،برای ما لباس برند و مارک در اولویت است. این لباس‌های برند به ما اعتبار و شخصیت میده تو هم وظیفه داری به‌عنوان شوهرم پول بدهی من لباس بخرم وگرنه من خودم از تو طلاق می‌گیرم.

قاضی با شنیدن این حرف‌ها با صدای بلند گفت: مگر شما کودک هستید که باهم لجبازی می کنید و دعوا راه می اندازید .شما هنوز بلد نیستید به هم احترام بگذارید و با گفت‌وگو و آرامش صحبت کنید.

بعد قاضی رو به سیامک کرد و گفت: مگر از روز اول این خانم رو ندیدی؟ سیامک گفت: جناب قاضی من فکر می‌کردم عشق و آرامش برای میترا مهم‌تر از لباس است اما اشتباه می‌کردم من زندگی و همسرم را دوست دارم اما رفتارش قابل تحمل نیست.

میترا گفت: آقای قاضی قرار بود سیامک مرا به سفر خارج از کشور ببرد و زندگی خوبی برایم بسازد ،در فامیل ما همه دخترها بعد از ازدواج یک سفر خارج از کشور رفته‌اند اما من نتوانستم بروم .حالا در حد همین خرید لباس هم نمی‌تواند خواسته مرا اجابت کند. اگر واقعاً تحمل این شرایط برایش سخت است باید مرا طلاق دهد و مهریه‌ام را هم بدهد.

قاضی رو به این زوج جوان کرد و گفت: باز که دارید با هم لجبازی می‌کنید ،بهتر است یک ماه به کلاس‌های مشاوره بروید و بعد من حکم را صادر می‌کنم.

■ **امیرحسین صفدری/ کارشناس حوزه خانواده**

مقایسه کردن زندگی خود با دیگران یکی از آفت‌های کشنده زندگی مشترک است که میترا درگیر آن شده است. در این پرونده چند نکته مهم وجود دارد که این روزها گریبان اکثر زوج‌های جوان را گرفته است ؛اول از همه این که زوج جوان باید قبل از ازدواج در رابطه با تمام مسائل با هم صادقانه گفت‌وگو می‌کردند و شرایط هم را قبول می‌کردند ،نه این که بدون شناخت ازدواج کنند. نکته دوم اینکه میترا نباید مدام زندگی مشترکش را با زندگی دیگران مقایسه کند .همین مقایسه کردن توقع ایجاد می‌کند و باعث می‌شود با چالش‌هایی عجیب رو به رو شوند ،هیچ لزومی ندارد که میترا مدام سیامک را تحت فشار بگذارد تا مثل دیگران زندگی کنند .میترا باید حقیقت زندگی خودش را ببیند و بپذیرد. این زوج باید بدانند ماهیت زندگی مشترک فراتر از خرید لباس‌های مارک‌دار است ؛در زندگی مشترک صداقت، تعهد، وفاداری، صمیمیت، آرامش، ازخودگذشتگی و... مهم‌ترین عوامل خوشبختی است.